

۲۷- پیر لاجورد

بدرالسادات قاری سیدفاطمه و میترا شریعت

بدرالسادات قاری اخیراً کتابی را با عنوان ماه تابان اصفهان از سوی انتشارات فرهنگستان هنر به چاپ رسانیده است. این کتاب پژوهشی است جامع در خصوص زندگی و آثار حاج مصورالملکی، هنرمند نگارگر، که در جای خود اثر ارزش مندی به حساب می آید. از ایشان درخواست کردم، در خصوص دیگر هنرمندان مهجور شهر اصفهان، مطالبی را تحقیق و به تدبیر ارائه کند. آنچه در ادامه می خوانید، حاصل یکی از همین پژوهش هاست. بدیهی است، چنانچه مطالبی در این زمینه، در خصوص تمامی شهرهای ایران، تهیه گردد، در اندک زمانی اطلاعات ارزش مندی به دست خواهد آمد.

عبار نشسته بر حجره رنگ و بوی چهار دهه حضور او در این مکان است؛ حکایتی پر رمز و راز؛ داستانی از روزها و رازهای زندگی ...

علاقه مندی به مطالعه تاریخ، سفر به اقصا نقاط کشور و آشنایی با جغرافیا به اغلب تابلوهایش عمق داده است. قلب تپنده تابلوهای هنری استاد همان آثار باستانی است.

علاقه وافر به رنگ فیروزه ای، پیوند عمیقی بین گنبدهای نیلگون شهرش و نگین برجسته هنر وی، یعنی تابلو مسجد امام، است.

اسلوب و اسلیم، طرح و نقش هایی با زمینه سفید و آبی محراب و منبر، عبور از سمک تا به سها، ... رنگ در رنگ و نقش در نقش روح را به سوی معبود می برد؛ پیوند با نیاکان مساجد و معابد.

این مرد کهن سال اصفهانی در کارهایی نظیر منبت، مشبک، گره چینی، قالب سازی، بوم سازی، خیزران بافی، ... همچنان تواناست.

نگاه هنرمندانه او در تمام ابعاد زندگی هویداست. تا آنجا که معماری خانه خود را بنا کرده است. نامش را نامور بنامیم و برای سلامتی اش از خدا آرزوهای بسیار.

خلق و خوی برخاسته از مردم شهرش. پور جوان، یک اصفهانی تمام عیار است؛ نه در لهجه و در سبک و در منش، بلکه در تابلوهای نقاشی اش.

اسدالله پور جوان، متولد ۱۳۰۵ و ششمین فرزند خانواده است. پدر- حسین علی- به شغل فرنگی سازی مبل و صندلی مشغول بود و دیگر برادرانش هم همین حرفه را ادامه دادند.

در ۱۳۱۳، از دبستان ثروت به اکابر رفت و سیکل گرفت. مابقی درس را در منزل ادامه داد. در یازده سالگی حرفه پدر را آموخت. در دوازده سالگی شعر سرود و در چهارده سالگی به

انجمن شعرا رفت و در آنجا با آقای گلزار- رئیس انجمن- به مشاعره پرداخت. از شانزده تا هجده سالگی را در محله ای به نام ضرابخانه واقع در قلعهک به شغل پدر مشغول شد. با شروع جنگ جهانی دوم، بار دیگر به اصفهان برگشت و حرفه نقاشی را مجدداً دنبال کرد. در بیست و پنج سالگی ازدواج کرد که حاصل آن دو دختر است و هر دو اهل علم و معرفت.

پور جوان، اهل تجارت نیست و هنرش را به دلالتان هنر نمی فروشد. هنر برای او بیش از امرای معاش معنا می دهد. هنر از نگاه او یعنی: آرامش در کنار آبی آسمانی، زرد خورشیدی، سبز دریایی و نیلی نیلگون.

در کوجه های شهر لاجورد، که نصف جهان می خوانندش، و در لایه های بافت کهن آن، مردی حجره دارد، به نام اسدالله پور جوان. این حجره معادگاه هنرمندانی از نسل گذشتگان است؛ میراث دارانی از هنر، استادانی از خط، مینا، نگارگری و فرش؛ پاتوقی برای دیدار و گپی دوستانه. براسی در این زمستان سرد، حجره استاد چه گرم و صمیمی است! خصوصاً که با چای و پولکی همراه باشد.

بخاری نفتی، میز و صندلی ساده، قلم و قلمدان، رنگ و تابلو همگی حکایت از روح ساده و بی آرایش او به دور از هر زور و تزویری دارد.

در اینجا خبری از گالری و ویتترین و نور و دکوراسیون نیست؛ همه چیز در سرانگشتان و سرپنجه گرم او خلاصه می شود؛ گرمایی برای آفرینش یک تابلو. تابلوهایی که اغلب از طبیعت الهام گرفته اند.

پور جوان پیرو سبک نیاکانش است؛ از سبک های نوین در کارهای وی خبری نیست. براسی آیا می توان بین مدرنیسم و کلاسیک پلی زد؟

نقاشی هایش ریشه در واقعیت بیرونی دارند و عجیب که به شهر اصفهان پیوند خورده اند؛ پیوندی عمیق و سازگار با

